بررسی تابعیت و موارد بی‌تابعیتی از دیدگاه اعلامیه جهانی حقوق بشر

سید علی بخارایی‌زاده[1]

چکیده

پژوهش حاضر با عنوان بررسی تابعیت و موارد بی‌تابعیتی از دیدگاه اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌باشد. چرا که در تعریف تابعیت بین حقوقدانان اختلاف‌نظر وجود دارد و هرکسی تابعیت را از منظری نگاه کرده و این موضوع باعث شده است تا تعریف دقیق و کاملی برای تابعیت نداشته باشیم و از طرفی در اسناد بین‌المللی نیز تعریفی برای تابعیت وجود ندارد. اعلامیه جهانی حقوق بشر یک سند بین‌المللی حاوی مسائل مبنایی حقوق بشر بوده که بسیاری از کشورها خود را ملزم به رعایت آن دانسته‌اند. البته اجرای برخی از مواد این اعلامیه در کشورها با استثناءهایی روبرو شده است. از مواد مهم این اعلامیه بحث تابعیت و پناهندگی بوده که البته بیشتر در حقوق بین‌الملل خصوصی از آن بحث می‌شود. در این راستا پژوهش پیش‌رو به روش توصیفی-تحلیلی به بررسی مسئله بی‌تابعیتی از دیدگاه اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌پردازد و آن‌را مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: اعلامیه جهانی، حقوق بشر، تابعیت، پناهندگی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

[1] کارشناسی‌ارشد حقوق عمومی، پژوهشگر حقوق sabz5281@yahoo.com

مقدمه

اعلامیه جهانی حقوق بشر یک سند بین‌المللی حاوی مسائل مبنایی حقوق بشر بوده که بسیاری از کشورها خود را ملزم به رعایت آن دانسته‌اند. البته اجرای برخی از مواد این اعلامیه در کشورها با استثناءهایی روبرو شده است. از مواد مهم این اعلامیه بحث تابعیت و پناهندگی بوده که البته بیشتر در حقوق بین‌الملل خصوصی از آن بحث می‌شود. در این راستا تابعیت رابطه سیاسی، معنوی و حقوقی فرد با دولتی خاص است. در مورد تابعیت باید گفت که مطابق اعلامیه جهانی حقوق بشر هرکسی حق تابعیت و حتی تغییر آن را دارد. موضوع پناهندگی نیز بیشتر در زمان‌هایی اتفاق می‌افتد که یا در مملکتی تغییر رژیم حکومتی ایجاد شده و یا جنگی به وقوع پیوسته است و به همین دلیل در زمان حاضر هر کشوری توسط قوانین داخلی یا عهدنامه‌ها با در نظر گرفتن شرایطی جهت احراز پناهندگی، پناهندگان را مورد حمایت قرار می‌دهد، بنحویکه پناهنده و افراد خانواده وی از نظر مسکن و مخارج اولیه زندگی تامین باشند و همچنین در اغلب کشورها پس از مدتی مشاغلی برای اینگونه افراد در نظر می‌گیرند و اصولا تا زمانی که علت پیدایش پناهندگی از بین نرفته به شرط رعایت مقررات، پناهندگی باقی و برقرار خواهد بود.

مفهوم تابعیت

در تعریف تابعیت بین حقوقدانان اختلاف‌نظر وجود دارد و هرکسی تابعیت را از منظری نگاه کرده و این موضوع باعث شده است تا تعریف دقیق و کاملی برای تابعیت نداشته باشیم و از طرفی در اسناد بین‌المللی نیز تعریفی برای تابعیت وجود ندارد. برای یافتن راه حل این موضوع به نظر می‌رسد که تنها راه‌حل ممکن این باشد که وجوه اشتراک تعاریف مختلف در مورد تابعیت را یافته و با استفاده از این ویژگی‌هایی که برای تابعیت عنوان می‌شود تابعیت را تعریف کرد که اگر بخواهیم به این شکل تابعیت را تعریف کنیم باید گفت: تابعیت رابطه سیاسی، معنوی و حقوقی فرد با دولتی خاص. که از این تعریف با سه عنصر مواجه خواهیم بود که این سه عنصر عبارتند از:

الف) رابطه سیاسی: تابعیت یک رابطه سیاسی است، زیرا از حق حاکمیت دولت[1] ناشی می‌شود. دولت است که تعیین می-کند چه اشخاصی تبعه آن هستند و یا برای داشتن تابعیت این دولت چه شرایطی باید موجود باشد. در واقع تابعیت وضع سیاسی فرد را با التزام وفاداری وی به داشتن اعتقاد خالصانه و اطاعت از قوانین دولت برقرار می‌کند و این وفاداری و اطاعت در مقابل حمایتی است که دولت‌ها از فرد می کند (ارفع‌نیا،۱۳۹۱: ۴۴).

[1] Sovereign right

ب) رابطه معنوی: تابعیت یک رابطه معنوی است، زیرا اتباع کشور را از نظر هدف‌ها و عادات و رسوم مشترکی که دارند به یک دولت پیوند می‌دهد و ارتباطی به مکان و زمان مشخص ندارد. هرگاه کسی تبعه دولتی محسوب شود، به هر کشور دیگری برود، باز هم تبعه همان دولت می‌باشد و نفس تغییر اقامتگاه تغییری در رابطه معنوی او با دولت متبوع خودش ایجاد نمی‌نماید (همان، ۴۵).

ج) رابطه حقوقی: تابعیت یک رابطه حقوقی است زیرا اثرات حقوقی، در نظام بین‌المللی و در نظام داخلی، می‌باشد. در نظام بین‌المللی اتباع یک کشور از حمایت سیاسی[1]دولت خود در خارج و نیز از حمایت کلیه قواعد پذیرفته شده مابین دولت خود و دول دیگر (مثل عهدنامه) برخوردارند. در نظام داخلی نیز تبعه از طرفی دارای حقوق سیاسی، مثل حق رای می‌باشد و از طرفی دیگر از کلیه حقوقی که توسط قوانین مدنی و تجاری وضع شده، برخوردار است.

در یکی از آرای دیوان کشور ایران که در تاریخ ۱۳۴۷/۰۷/۲۴ صادر گردیده، تعریف زیر از تابعیت داده شده است: «تابعیت وصف و در عین حال رابطه حقوقی خاصی است که شخصی را به دولت به مفهوم جامعه سیاسی مرتبط می‌سازد و جزء عناصر و اوصاف ایجاد کننده حالت یا به تعبیر دیگر موقعیت حقوقی فرد در اجتماع قرار می‌گیرد (همان، ۴۶).

مبانی تاریخی

اهمیت موضوع تابعیت به دلیل مهاجرت‌های زیادی بود که انسان‌ها انجام می‌دادند و آن هم به دلیل‌های متفاوتی. مثلاً عده‌ای به دلیل خشکسالی یا کم آبی به مناطق پر آبی می‌رفتند یا اینکه به دلیل کنجکاوی به مناطق دیگر می‌رفتند و بالاتفاق مناطقی زیباتر از محل مسکونی خود پیدا می‌کردند و مشتاق به ماندن در همان مناطق می‌شدند یا در آن منطقه‌ای که می‌رفتند به دختری علاقه‌مند می‌شدند و همانجا می‌ماندند یا مکانی مناسب‌تر از شهر خود از نظر تجارت می‌یافتند و به آنجا می‌رفتد و ... به همین دلیل وقتی حاکمان و پادشاهان این مهاجرت‌های بی‌موقع و غیرقانونی را به ضرر مناطق تحت حفاظت خود می‌دیدند به این فکر افتادند که این مهاجرت‌ها را قانونی کنند مثلاً کسانی می‌توانند وارد این مناطق شوند که دارای این شرایط باشند یا باید مبلغی را برای ورود بدهند و یا قوانینی از این قبیل. و اینگونه شد که مسئله تابعیت اهمیت بسیار زیادی حتی در امروز پیدا کند (عبادی۱۳۹۳: ۹۴). منشأ پیدایش تابعیت تعدد دولت‌هاست. همراه تحول دولت و مفهوم آن در طول تاریخ و به تناسب نوع حاکمیت و جایگاه مردم در دولت‌ها تابعیت نیز تغییر

[1] Protection diplomatic

یافته است. دولت‌ها نیز ممکن است معیارهای متفاوتی برای تعیین اتباع خود داشته باشند. از معیارهای تابعیت در زمان‌ها و مکان‌های مختلف اینها بوده است:

۱- بومی بودن پیروی از آئین رسمی اقامتگاه؛ ۲- اطاعت از حاکم (علامه حلی،بی‌تا: ۳۴۵).

در قرون جدید و بطور خاص در قرن سیزدهم/نوزدهم با تحول مفهوم دولت و تبیین رابطه دولت و مردم در اروپا معیار عضویت در جمعیت تشکیل دهنده دولت جانشین معیارهای سابق شد. به این ترتیب تابعیت هرچند نهادی دیرپاست تبیین مفهوم آن و وضع اصطلاحات ملیت یا شهروندی معادل آن در قرون جدید و در غرب صورت گرفته است (هاشمی(ب)،۱۳۹۲: ۶۱).

اصل لزوم تابعیت

در توضیح این اصل یکی از نویسندگان حقوق بین‌الملل خصوصی چنین می‌گوید: «گرچه اعلامیه حقوق بشر، به هرکس حق می‌دهد تابعیت یک دولت را داشته باشد: هیچ دولتی نمی‌تواند با تصمیم یک‌طرفه خود کسی را از داشتن تابعیت محروم یا ملزم به تغییر آن نماید. ولی با این حال تابعیت یک امر همیشگی نیست و امکان تغییر آن وجود دارد. به‌رغم اصل لزوم تابعیت به ندرت مواردی یافت می‌شود که افرادی دارای هیچ تابعیتی نیستند (همان، ۴۷). با این توضیحات اگر بخواهیم این اصل را تعریف کنیم باید بگوییم اصل لزوم تابعیت یعنی اینکه هر شخصی می‌بایست یک تابعیت داشته باشد و هیچکس نمی‌تواند بدون تابعیت باشد. یکی دیگر از نویسندگان حقوق بین‌الملل خصوصی در توضیح این اصل چنین می‌نویسد: «این اصل، بدین منظور است که هر شخص باید تبعه یک کشور بوده که معمولاً این تابعیت در بدو تولد، برای اشخاص ایجاد خواهد شد. مقدمه قرارداد لاهه ۱۹۳۰ اعلام می‌دارد: به نفع عموم جامعه بین‌المللی است که هر فرد دارای یک تابعیت باشد و جز آن تابعیت دیگری نداشته باشد. همانطور که ذکر شد این اصل بین‌المللی است که هر شخصی بایستی دارای تابعیت باشد ولی متاسفانه گاهی در عمل این وضع غیرعادی مشاهده می‌شود و اشخاص در جوامع بین‌المللی هستند که تابعیت هیچ کشوری را ندارند. پدید آمدن حالت بی‌تابعیتی، به گفته پل لاگارد، نتیجه منحصراً ملی قانونگذاری درباره تابعیت می‌باشد (آل‌کجباف،۱۳۹۱: ۶۰-۵۹).

حال که به مفهوم اصل لزوم تابعیت پی بردیم نوبت به جواب این سوال می‌رسد که اصلاً چرا به این اصل نیاز داریم و اگر این اصل نباشد و یا به عبارتی اگر افراد هیچ تابعیتی نداشته باشند، مگر چه مشکلاتی ایجاد می‌شود؟ در پاسخ به این سوال مهم نظر چند تن از حقوقدانان را در زیر قید خواهد شد:

یکی از نویسندگان حقوق بین‌الملل خصوصی در این زمینه چنین گفته است: «لزوم این اصل از نظر عقل و منطق واضح و آشکار است. بشر باید در اجتماع زندگی کند و چگونه می‌توان تصور کرد که شخصی در اجتماع زندگی می‌کند ولی به هیچکدم از اجتماعات بستگی نداشته باشد. پس چنانچه معلوم نباشد که شخص به

کدام یک از اجتماعات بستگی دارد و تبعه چه کشوری است برای او وضع غیرعادی پیش می‌آید یعنی وضع حقوق و تکالیف آن شخص در جامعه روشن نمی‌باشد و در بسیاری از موارد مانند ازدواج، تنظیم سند و غیره قوانینی که بایستی بر اعمال او حکومت کند معلوم نخواهد بود. متاسفانه گاهی در عمل، این وضع غیرعادی مشاهده می‌شود و مخصوصاً در اثر مهاجرت‌هایی که پس از جنگ بین‌الملل اول به وقوع پیوست تعداد اشخاصی که تابعیتی ندارند، روز به روز زیادتر شده است (نصیری،۱۳۸۵: ۲۹).

یکی دیگر از نویسندگان حقوق بین‌الملل خصوصی مشکل بی‌تابعیتی را این چنین شرح داده است: «نداشتن تابعیت برای افراد، در عرصه‌های بین‌المللی و داخلی ایجاد مشکل می‌کند، و همچنین جامعه بین‌المللی را دچار مشکل می‌سازد. زیرا چنانچه مشکلی برای شخص بی‌تابعیت بوجود آید، مشخص نیست که براساس کدام قانون نسبت به حل آن مشکل اقدام نماید. حق داشتن تابعیت از آن جهت مهم است که، بیشتر دولت‌ها به اتباع خود اجازه می‌دهند حقوق کامل سیاسی، مدنی، اقتصادی و اجتماعی را در محدوده مرزهای آن کشور اعمال کنند. تابعیت، به افراد این توانایی را می‌دهد که از حمایت دولت خود بهره ببرند و نیز به دولت اجازه می‌دهد تا براساس حقوق بین‌الملل، از تبعه‌اش حمایت کند. قواعد حمایت دیپلماتیک دولت‌ها از این منطق پیروی می‌کند که افراد باید تابعیتی داشته باشند تا از حمایت دیپلماتیک دولتی بهره ببرند (آل-کجباف،پیشین: ۶۰-۵۹).

موارد بی‌تابعیتی

در مبحث اول سعی شد تا هرچند بصورت مختصر ولی کامل توضیحاتی در مورد بی‌تابعیتی ارائه شود و در عین حال در مبحث دوم از اصول تابعیت اصل لزوم تابعیت، تعریف گردید و در عین حال توضیح داده شده که چرا این اصل یک اصل لازم و ضروری می‌باشد به شکلی که اگر این اصل نباشد اشخاص دچار چه مشکلاتی می‌شوند حال در سومین مبحث به این مسئله پرداخته خواهد شد که چه دلایلی باعث می‌شود که بی‌تابعیتی بوجود آید. یکی از نویسندگان حقوق بین‌الملل خصوصی موارد بی‌تابعیتی را این چنین نام برده است: «مواردی که ...، شخص بدون تابعیت می‌شود به قرار زیر است:

۱- در اثر مهاجرت: مانند مورد روس‌های سفید پس از انقلاب روسیه، به کشورهای خارجی پناه بردند و دولت جدید روسیه آنها را تبعه خود نمی‌شناخت و سایر دولت‌ها هم ایشان را به تابعیت خود نمی‌پذیرفتند. در اثر قانون خاص: در مواردی که قانون مشخصی را می‌کند که بین دو تابعیت یکی را انتخاب کند و او هیچکدام را اختیار ننماید (نصیری،پیشین: ۲۹).

با وجود موارد ذکر شده در بالا، به نظر می‌رسد که می‌توان تقسیم‌بندی دیگری را ارائه داد. در ادامه براساس این تقسیم‌بندی که دکتر ارفع‌نیا در کتاب خود ذکر نموده‌اند این مبحث را ادامه می‌دهیم. این موارد چنین می‌باشند:

الف) اقدام سلبی (تنبیهی)

ب) پناهندگی در مهاجرت؛

ج) اختلاف قوانین (تعارض قوانین)[1]

د) ترک تابعیت و عدم تحصیل تابعیت جدید. اینک به توضیح هرکدام از این موارد پرداخته خواهد شد (ولی‌پور،۱۳۹۴: ۷۱).

۱- اقدام سلبی

در مواردی ممکن است تا دولت اقدام به سلب تابعیت کنند که البته برخی از نگارندگان حقوق بین‌الملل خصوصی این وضعیت را مجازات، نام‌گذاری کرده‌اند ولی همانطور که در عنوان این بخش آورده شد بهتر است از عنوان اقدام سلبی استفاده کرد و نه مجازات. در بعضی موارد ممکن است تا دولتی اقدام به سلب تابعیت از اشخاص بکند که این اقدام سلب تابعیت می‌تواند از تابعیت اصلی و یا تابعیت اکتسابی فرد باشد که در ادامه این دو نوع تابعیت توضیح داده می‌شود:

الف) تابعیت اصلی: تابعیتی می‌باشد که اشخاص حقیقی از بدو تولد و یا اشخاص حقوقی از بدو تاسیس بدست می‌آوردند این تابعیت در اشخاص حقیقی از دو طریق قانون خاک و یا خون و یا ترکیبی از این دو بدست می‌آید.

ب) تابعیت اکتسابی: تابعیتی است که اشخاص با اراده خود آن‌را بدست می‌آورند (مصباح،۱۳۶۸: ۳۱۲).

دکتر ارفع‌نیا در مورد این اقدام چنین می‌گویند: «سلب تابعیت بعنوان مجازات درصورتیکه تابعیت اصلی باشد همواره مورد انتقاد بوده است. لیکن تا اوایل قرن گذشته در صورتیکه تابعیت اعطایی (اکتسابی) بود سلب تابعیت تا حدودی با اصل حاکمیت و اقتدار دولت‌ها قابل تفسیر و توجیه بود. اما در حال حاضر بطور کلی سلب تابعیت بعنوان مجازات رد شده و مورد قبول هیچیک از مراجع بین‌المللی نمی‌باشد. زیرا در اثر اجرای چنین مجازاتی ممکن است شخص تابعیت مبدا خود را از دست بدهد و تابعیت جدید هم کسب نکند (نصیری،پیشین: ۷۵).

به همین جهت است که معمولاً در سطح بین‌المللی سلب تابعیت را، هنگامی که تابعیت اصلی است و از ابتدای تولد برای شخص حاصل شده است، بعنوان مجازات نمی‌پذیرند و عملی بسیار مذموم محسوب می‌گردد.

[1] Conflict of law

زیرا معمولاً برای تحصیل تابعیت دولتی دیگر، باید اسناد و مدارک مربوط به تابعیت قبلی ارائه شود و کمتر کشوری حاضر است، شخصی را که تابعیت اصلی او بعنوان مجازات از وی سلب شده است، به تابعیت خود بپذیرد. در نتیجه با اجرای چنین مجازاتی امکان زیادی وجود دارد که شخص نتواند تابعیت کشور دیگری را کسب نماید و بدون تابعیت شود (هاشمی(ج)،۱۳۹۲: ۵۷).

اصل چهل یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای جلوگیری از بی‌تابعیتی مقرر می‌دارد: «تابعیت کشور ایران حق مسلم هر فرد ایرانی است و دولت نمی‌تواند از هیچ ایرانی سلب تابعیت کند، مگر به درخواست خود او یا در صورتیکه به تابعیت کشور دیگری در آید» (ارفع‌نیا،پیشین: ۴۸-۴۷).

۲- پناهندگی و مهاجرت

در اثر پناهندگی و مهاجرت ممکن است شخصی که تابعیت مبداء خود را از دست داده است، به تابعیت دولت جدیدی نیز در نیامده باشد و در نتیجه بدون تابعیت بماند (همان، ۴۹).

۳- اختلاف قوانین

بی‌تابعیتی ممکن است صرفاً در اثر اختلاف قوانین کشورهای مختلف، از هنگام تولد برای طفل ایجاد شود. مثلاً هرگاه طفلی در ایران از پدر و مادری خارجی متولد شود و قانون دولت متبوع اولیای طفل اصل خاک را پذیرفته باشد، این طفل از هنگام تولد بدون تابعیت خواهد بود. زیرا قانون ایران به صرف تولد در ایران به کسی تابعیت ایران را نمی‌دهد و پدر و مادر طفل نیز بنا به فرض تبعه کشوری هستند که در صورت تولد طفل در خاک آن کشور تابعیت خود را به وی می‌دهد (همان، ۵۰).

۴- ترک تابعیت و عدم تحصیل تابعیت جدید

ممکن است شخصی پس از ترک تابعیت یک کشور، اقدام به تحصیل تابعیت کشور جدید ننماید و بدین ترتیب بی‌تابعیت شود. همچنین اگر شخصی به قصد تحصیل تابعیت دیگر تابعیت اولی را ترک نماید، اما موفق به جلب موافقت کشور دوم جهت تحصیل تابعیت نشود، بی‌تابعیت خواهد شد (نظری تاج‌آبادی،۱۳۶۹: ۱۲۴).

بررسی ماده ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر

اعلامیه جهانی حقوق بشر یک پیمان بین‌المللی است که در مجموع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسیده است و شامل سی ماده است که به تشریح دیدگاه سازمان ملل متحد در مورد حقوق بشر می‌پردازد.

مفاد این اعلامیه حقوق بنیادی، مدنی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی می‌باشد که تمام ابنای بشر در هر کشوری باید از این حقوق بهره‌مند باشند را مشخص کرده است. مفاد این اعلامیه از لحاظ بسیاری از پژوهشگران الزام‌آور بوده و از اعتبار حقوق بین‌الملل برخوردار می‌باشد، زیرا به صورت گسترده‌ای پذیرفته شده است و برای سنجش رفتار کشورها بکار می‌رود. کشورهای تازه استقلال یافته بسیاری به مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر استناء کرده و آن را در قوانین بنیادی یا قانون اساسی کشورهای زیادی می‌بینیم که این امر بعلت موجه بودن و تنظیم این مواد براساس اصول کلی حقوقی می‌باشد که سبب شده است کشورها رو به سمت مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر بیاورند و از آن در قوانین اساسی خود استفاده کنند.

در این راستا تابعیت رابطه سیاسی، معنوی و حقوقی فرد با دولتی خاص است. در مورد تابعیت باید گفت که مطابق اعلامیه جهانی حقوق بشر هرکسی حق تابعیت و حتی تغییر آن را دارد. براساس ماده ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر:

اول: هرکس حق بهره‌مندی از تابعیت (ملیت) را دارد.

دوم: هیچکس را نمی‌توان خودسرانه از تابعیت (ملیت) خود محروم نمود و یا اینکه حق تغییر تابعیت (ملیت) را از وی سلب نمود (ناصرزاده، ۱۹۵۱).

در ماده ۱۵ اعلامیه با وجود اینکه روش‌های حفاظتی اساسی و رویه‌ای بکار گرفته شده‌اند تا باعث تعریف محتوی اینکه چه چیزی محرومیت خودسرانه از تابعیت را تشکیل دهند هنجارهای ضعیف‌تر و کمتری وجود دارند که معیاری را که دولت‌ها براساس آن می‌توانند به کسی تابعیت بدهند را محدود می‌کند به بیان دیگر حق شهروندی در حقوق بین‌الملل که به صورت کلی بیان شده بوسیله تعداد کمی قانون برای اختصاص مسئولیت اعطای شهروندی افراد خاص در یک دولت بخصوص کامل شده است. اضافه بر آن تا جائیکه برخورداری از حق شهروندی مستلزم اجتناب از بی‌دولتی است تعریف حقوق بین‌الملل از بی‌دولتی بسیار محدودتر از آن است که شامل دامنه عملی بحران بی‌دولتی که باعث به خطر افتادن آرمان‌های مندرج در ماده ۱۵ است بشود (همان).

۱- تفسیر بند الف ماده ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر

بند الف به دو سیستم مرتبط با تابعیت اشاره کرده است که یکی از طریق سیستم خاک و دیگری از طریق سیستم خون می‌باشد که یک کودک از ابتدا دارای تابعیت خواهد شد ولی آنچه که بنظر می‌رسد منظور این ماده این است که باید خیلی دقیق‌تر این بحث بررسی شود بطوریکه در خلال این قوانین شخصی بدون تابعیت نماند وگرنه آنچه مشخص است که هر کشوری یا از روش خون یا از روش خاک استفاده می‌کند و باعث می‌شود که کودک در ابتدای تولد خود دارای تابعیت گردد ولی چنانچه کودکی در سرزمینی متولد

شود ولی پدر و مادر آتی معلوم نباشند در اینجاست که کشورها باید توجه به ماده ۱۵ به این کودک براساس قانون تابعیت خود را اعطا کند هرچند که سیستم خاک برای اعطای تابعیت داشته باشد. یا اگر چنانچه طفلی در کشوری بدنیا بیاید که تابعیت از روش خون و آن هم فقط از طریق پدر قابل انتقال می‌داند و پدر شخص کودک نامعلوم باشد ولی مادر طفل تابعیت آن کشور را داشته باشد باید برطبق تفسیری که از ماده ۱۵ اعلامیه می‌کنیم این کودک را دارای تابعیت آن کشور بدانیم و این امر به این دلیل هم می‌باشد که از نظر دکترین حقوق بین‌المللی اجرای اعلامیه جهانی حقوق بشر برای کشورها الزامی می‌باشد و دارای اعتبار بین‌المللی بالایی می‌باشد. و اگر بخواهیم بطور کلی بگوییم که چنانچه شخصی در کشوری بدنیا بیاید و تحت عنوان هر دلیلی بدون تابعیت بماند و تحت هیچ شرایطی نتواند تابعیت آن کشور را بدست آورد باز هم باید ترتیبی در قوانین کشورها در این خصوص اتخاذ شود که این شخص دارای تابعیت گردد و این امر مطابق ماده ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر می‌باشد.

در نهایت می‌توان گفت که این بند از ماده مهمترین بندی است که تاکنون درخصوص جلوگیری و کاهش موارد بی‌تابعیتی وضع شده است زیرا بیشترین موارد بی‌تابعیتی در موارد افراد از همان ابتدا بوجود می‌آید که اجرای این بند از ماده هیچ بی‌تابعیتی از ابتدای تولد بوجود نمی‌آید و این بشرطی است که کشورها این مورد را در قوانین خود بطوری رعایت کنند از بی‌تابعیتی جلوگیری نماید (صفایی،۱۳۹۴: ۶۹).

۲- تفسیر بند «ب» اعلامیه جهانی حقوق بشر

و اما درخصوص بند «ب» اعلامیه که می‌گوید: «هیچکس را نمی‌توان بطور خودسرانه از تابعیت‌اش و از تغییر تابعیت محروم نمود.» این بند از ماده ۱۵ برخلاف بند «الف» در جایی مصداق دارد که شخصی دارای تابعیت می‌باشد ولی به دلایلی احتمال از دست دادن و محروم شدن از تابعیت وجود دارد، یا اینکه درصدد تغییر دادن تابعیت‌اش وجود دارد در اینجا هست که به بند «ب» ماده ۱۵ اعلامیه جهانی وارد عمل می‌شود و به کشورها اخطار می‌دهد که حق ندارند اتباع خود بصورت خودسرانه از تابعیت محروم یا مانع از تغییر تابعیت اتباع خود شوند. اولین نکته‌ای که در این بند به چشم می‌خورد این است که قانونگذار از کلمه خودسرانه استفاده کرده است و این کلمه را اگر بصورت تحت‌الفظی ترجمه شود یعنی اینکه کشورها باید برای اخراج اتباع خود از مرجعی اجازه بگیرند و بعد از آنکه اجازه داده شد دست به اخراج افراد از تابعیت بزنند ولی همگی می‌دانیم که کشورها باتوجه به اصل استقلالی که دارند هرگز در شأن خود نمی‌دانند که برای امور داخلی خود و مواردی که مربوط به صلاحیت حاکمیتی آنها می‌باشد دست به گرفتن اجازه بزنند پس استفاده از این واژه بنظر امری اشتباه می‌باشد که البته شاید این ناشی از ترجمه تحت‌الفظی و برگردان نامناسب این کلمه به فارسی باشد. (ناصرزاده،پیشین: ۹۷).

بی‌تابعیت یا بی‌دولت بودن

کنوانسیون‌های بسیاری هستند که بصورت جسته و گریخته به بحث بی‌تابعیتی پرداخته‌اند ولی در این میان کنوانسیون کاهش موارد بی‌تابعیتی، از حیث شمول و گستردگی و خاص بودن موضوع آن، همانطور که از اسمش مشخص است فقط به بحث بی‌تابعیتی می‌پردازد، با سایر کنوانسیون‌های بین‌المللی متفاوت می‌باشد. پیش‌نویس کنوانسیون کاهش موارد بی‌تابعیتی در سال ۱۹۵۳ و ۱۹۵۴ توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل تدوین شد و این پیش‌نویش در یکی از کمیسیون‌های سازمان ملل متحد در سال ۱۹۵۹ به بحث و بررسی گذاشته شد ولی نتیجه چندانی از این جلسات بدست نیامد تا اینکه مجدداً در سال ۱۹۶۱ این بحث‌ها و جلسات بر روی پیش‌نویس کنوانسیون کاهش موارد بی‌تابعیتی ادامه پیدا کرد و نهایتاً در ۳۰ آگوست ۱۹۶۱ بود که این کنوانسیون به تصویب رسید و در سال ۱۹۷۵ نیز لازم‌الاجرا گردید (آل‌کجباف،پیشین: ۴۱).

لازم به ذکر است که این کنوانسیون بصورت آشکار به انعکاس ماده ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر پرداخته است و سعی در عملی کردن این ماده داشته است. این کنوانسیون شامل شرایطی است که متضمن عدم پدید آمدن معضل بی‌تابعیتی بعنوان نتیجه فقدان حق دارا بودن تابعیت است که بواسطه این بی‌تابعیتی ممکن است هر تغییری در وضعیت شخصی، اجتماعی و اقتصادی فرد پدید آید. اگر بخواهیم دقیق‌تر به مواد این کنوانسیون نگاه کنیم می‌بینیم که در ماده یک، دو، سه و چهار این کنوانسیون تدوین کنندگان سعی در تبیین بند ۱ ماده ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر داشته‌اند که می‌گوید «هر فردی حق دارد که تابعیتی داشته باشد.»

ماده ۱ از کنوانسیون افراد بی‌دولت در سال ۱۹۵۴ یک فرد بی‌دولت را به این صورت تعریف می‌کند: کسی که به وسیله هیچ دولتی که تحت قانون خاص خود عمل می‌کند بعنوان تابع شناخته نمی‌شود. این یک تعریف کاملاً فنی است که از قدرت دولت‌ها برای دست بردن به شهروندی افراد چه به صورت قانونی و چه به صورت عملی جلوگیری می‌کند. همانطور که رفتار دولت‌ها نشان می‌دهد محدوده واقعی شهروندی همیشه واضح نیست و حکومت‌ها می‌توانند آنرا تغییر دهند. بی‌تابعیتی نه تنها برای اشخاص گوناگون ایجاد مشکلات فراوانی می‌نماید بلکه از این هم فراتر رفته و برای دولت نیز در سطح بین‌المللی ایجاد مشکلات فراوانی کرده است بگونه‌ای که یافتن یک راه‌حل جامع که تمام دولت، خود را به آن ملزم بدانند امری حیاتی در این زمینه محسوب می‌شود هرچند بدلیل اینکه تابعیت یک امر حاکمیتی می‌باشد و همینطور بعد معنوی آن باعث شده است تا این راهکارها چندان عمومیت در سطح بین‌المللی نیابد.

این راهکارها به دو دسته تقسیم می‌شوند:

- ماده ۲۰ کنوانسیون آمریکای حقوق بشر دولت‌ها را ملزم می‌کنند که به کودکانی که در خاک آنها بدنیا می‌آیند و درصورت عدم اعطای شهروندی بدون کشور خواهند بود، شهروندی خود را اعطا کنند. رویکردی که برمبنای خاک می‌باشد.

- کنوانسیون اروپایی تابعیت پا را فراتر از این می‌گذارد و دولت‌ها را ملزم می‌کند افرادی را که قانوناً و طبیعتاً در خاک آنها ساکن هستند مورد قبول تابعیت قرار دهند. شرط سکونت برای بدست آوردن تابعیت نباید از ۱۰ سال تجاوز نماید.»

«بنابراین، حل مشکل بی‌تابعیتی، از یک‌طرف از لحاظ خود فرد بدون تابعیت و از طرف دیگر از جهت حفظ صلح و آرامش جهانی و اجرای مقررات، حائز کمال اهمیت است. اگرچه تاکنون تعدادی موافقت‌نامه بین‌المللی، برای جلوگیری از بی‌تابعیتی و نیز تابعیت مضاعف، وضع شده است، اما متاسفانه از طرف بعضی از کشورها در قراردادهایی که جهت رفع این قبیل مشکلات منعقد شده، بی‌میلی مصرانه‌ای ابراز شده است» (هاشمی(الف)،۱۳۸۴: ۱۲۴).

در هر حال راهکارهای ارائه شده در این زمینه عبارتند از:

الف) گذرنامه نانسن: بعضی از قراردادهای بین‌المللی برای اشخاص پناهنده و بدون تابعیت امتیازاتی در نظر گرفته‌اند. مثلاً در زمان جامعه ملل، قراردادهایی تنظیم شد که اجازه می‌داد، به آوارگان و پناهندگان روسی بعد از جنگ اول و آوارگان ارمنی که از ترکیه خارج شده بودند، ورقه هویت مخصوصی به نام گذرنامه نانسن داده شده بود.

ب) کنگره تدوین قوانین لاهه ۱۹۳۰: در این کنگره پروتکلی راجع به بی‌تابعیتی تصویب گردید که به موجب آن هرگاه شخصی پس از اقامت گزیدن در یک کشور خارجی، تابعیت خود را بدون تحصیل تابعیت جدید از دست بدهد و دولت محل اقامت وی از دولت قبلی تقاضای پذیرش شخص را بنماید، این دولت موظف به پذیرش شخص خواهد بود.

ج) قرارداد ژنو ۱۹۵۱: در ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۱ قرارداد مهمی راجع به وضع پناهندگان در ژنو امضا شد که در مورد اشخاصی که تابعیت ندارند و خارج از محل اقامت قبلی خود می‌باشند و نمی‌خواهند یا نمی‌توانند به آن محل بازگردند، اجرا می‌شود. به موجب این قرارداد اشخاص بدون تابعیت اشخاصی هستند که هیچیک از دولت‌ها طبق قوانین خود آنها را تبعه خود نمی‌دانند و با این افراد مانند آوارگان رفتار می‌شود (مظفر،۱۳۸۵: ۱۴۵).

د) طرح قرارداد کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد ۱۹۵۳: از جمله اقدامات دیگری که سازمان ملل متحد در جهت برطرف کردن مشکل بی‌تابعیتی انجام داده است، دو طرح قرارداد است که کمیسیون

حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد، در سال ۱۹۵۳ درخصوص از بین بردن موارد فقدان تابعیت و تقلیل بی‌تابعیتی، تهیه نموده است.

هـ) معاهده نیویورک ۱۹۵۴: در ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۴ معاهده‌ای راجع به وضعیت اشخاص بدون تابعیت در نیویورک به تصویب رسیده است که شامل ۴۲ ماده و یک ضمیمه دارای ۱۶ بند می‌باشد و می‌توان گفت که عهدنامه نسبتاً کاملی است (نصیری،پیشین: ۱۷۱).

نتیجه‌گیری

باتوجه به مطالبی که در بالا آمد، کاملاً مشخص است که اصل لزوم تابعیت یک اصل کلیدی می‌باشد که تمام دولت‌ها در عرصه بین‌المللی باید به آن عمل کنند تا به این ترتیب از بسیاری از مشکلات در عرصه بین‌المللی جلوگیری کنند. یکی از نویسندگان حقوق بین‌الملل خصوصی در این مورد چنین می‌گوید: «اصول حقوق بشر در پی نشان دادن این موضوع است که داشتن یا نداشتن تابعیت هیچ تاثیری بر بهره‌مندی انسان از حقوق بشری بگذارد (طوسی،۱۳۵۷: ۱۳۴). از این‌رو بی‌تابعیتی نباید مانع اعمال قواعد حقوق بشری درباره افراد مورد اشاره در کنوانسیون ۱۹۵۴ شود. در این کنوانسیون مقرر شده است که دولت‌های عضو در موضوعاتی مشخص، باید به اشخاص بی‌تابعیت همان حقوقی را بدهند که به اتباع دولت‌های خارجی ساکن در سرزمین‌شان می‌دهند. برای مثال، دولت‌های عضو باید اشخاص بی‌تابعیت را در حوزه‌های مذهب، آموزش ابتدایی، دسترسی به دادگاه‌ها، قوانین کار، آسایش عمومی و مالکیت معنوی از حقوق اتباع داخلی بهره‌مند سازند (آل‌کجباف،پیشین: ۶۰).

باتوجه به آمارهایی که در مورد بی‌تابعیتی منتشر شده است متوجه می‌شویم که رعایت این اصل و همچنین پیدا کردن یک راه‌حل نهایی برای این مشکل در عرصه بین‌المللی تا چه اندازه مهم می‌باشد زیرا اگرچه «آمار رسمی افراد بی‌دولت همیشه پایین بوده است. پرسشنامه توزیع شده در سال ۲۰۰۴ که بوسیله UNHCR به اعضای سازمان ملل متحد داده شد و خواستار اطلاعات بی‌دولتی بود شمارش تنها بیش از دو میلیون فرد بی‌دولت را در جهان به همراه داشت اما تنها ۷۴ دولت (۳۸ درصد) از ۱۹۱ دولت به نظرسنجی پاسخ دادند. با در نظر گرفتن محدودیت‌های این روش UNHCR شمار افراد بی‌دولت را در سال ۲۰۰۴، ۹ میلیون نفر برآورد کرد. در یک گزارش مشترک UNHCR و اتحادیه بین پارلمانی اعلام کردند شمار افراد بی‌دولت می‌تواند ۱۱ میلیون نفر در سراسر جهان باشد.»

فهرست منابع

۱- آسمند، محمد حسن (۱۳۹۲)، «احکام بردگی در فقه امامیه با نگاهی به حقوق بشر معاصر»، **پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج**.

۲- احمدی نژاد، مریم و دیگران (۱۳۹۵)، «برده‌داری سنتی و مدرن در حقوق بین‌الملل و اندیشه اسلامی؛ با نگاهی به وضعیت زنان و کودکان»، **مجله مطالعات حقوق تطبیقی**، دوره۷، ش۱.

۳- اردبیلی(الف)، محمدعلی (۱۳۷۱)، «جامعه بین‌المللی و کشتار جمعی»، **مجله تحقیقات حقوقی**، دوره ۶، ش۱۱۵.

۴- اردبیلی(ب)، محمدعلی (۱۳۸۰)، «گفتاری درباره شکنجه و پیشگیری از آن»، **مجله تحقیقات حقوقی**، ش۲۲-۲۱.

۵- بیگ‌زاده، ابراهیم (۱۳۷۶)، «بررسی نسل‌کشی و جنایات علیه بشریت»، **مجله تحقیقات حقوقی**، ش۲۲.

۶- ذاقلی، عباس (۱۳۸۸)، «بررسی ظرفیت دیوان کیفری بین‌المللی برای رسیدگی به بزه قاچاق انسان»، **دوفصلنامه حقوق و سیاست**، دوره۱۱، ش۲۶.

۷- رضوی‌فرد، بهزاد (۱۳۹۲)، **حقوق کیفری بین‌المللی عمومی**، ج۱، تهران: نشر میزان.

۸- کریانگساک، یساری (۱۳۸۲)، **حقوق کیفری بین‌المللی**، مترجم: حسین آقایی جنت‌مکان، تهران: انتشارات دانشور.

۹- کریمی، سحر (۱۳۹۰)، «چالش‌ها و ضرورت‌های الحاق ایران به اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی»، **پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد روابط بین‌الملل**.

۱۰- گرهارد، ورله (۱۳۸۷)، «جنایات علیه بشریت در حقوق بین‌الملل معاصر»، مترجم: امیر ساعد وکیل، **مجله حقوقی بین‌المللی**، س۲۵، ش۳۹.

۱۱- مختاری، عباس (۱۳۹۷)، **بررسی جنایت علیه مسلمانان میانمار از نگاه حقوق بین‌الملل؛ از نقض حقوق شهروندی تا قتل عام مسلمانان**، چ۱، تهران: انتشارات ققنوس.

۱۲- موسوی، سیدعلی و علوی، سید حسن (۱۳۹۴)، «اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی»، **دوفصلنامه انجمن گفتمان حقوقی**، ش۷.

۱۳- میرحمدی، سید مصطفی و مشیری، حسین (۱۳۹۴)، «کوچ و انتقال اجباری»، **مجله قرآن و فقه و حقوق اسلامی**، س۲، ش۳.

۱۴- میرمحمد صادقی، حسین (۱۳۸۳)، **دیوان کیفری بین‌المللی**، تهران: نشردادگستر.

۱۵- نوبهار، رحیم (۱۳۸۵)، «قاچاق زنان برای روسپیگری از منظر آموزه‌های اسلامی با نگاه به مقررات بین‌المللی و حقوق ایران»، **فصلنامه مدرس علوم اسلامی**، دوره۱۰، ش۳.